

یک‌شنبه ۱۱ خرداد ۱۳۹۹ ۸ شوال ۱۴۴۱ ۲۱ می ۲۰۲۰

مشکل قاچاق کتاب اژدهای هفت‌سر است

موافق نمایشگاه کتاب مجازی نیستم



کرده می‌خرد. چرا؟ وقتی سوال می‌کنم که چرا کتاب مجوزدار و گالینگور من را نمی‌خری و می‌روی کتاب بی‌مجوز قاچاقچی‌ها را می‌خری، می‌گوید «برای این‌که آن‌یکی سانسور‌شده نیست.» در حالی‌که هر دو کتاب، یکی هستند و هیچ‌قند محتوایی با یکدیگر ندارند اما مخاطب فکر می‌کند کتاب بدون‌مجوز، یعنی کتاب بدون سانسور و کتاب بهتر و صریح‌تر.

این‌ناشر در پاسخ به این‌نکته که شاید مشکل از ذهنیت خود مردم باشد، گفت: خب، این‌ذهنیت را چه‌کسی ایجاد کرده است؟ من این‌مساله را به مدیرکل اداره کتاب وزارت ارشاد هم گفتم. گفتم بخشی از این‌ذهنیت را شما وزارت ارشادی‌ها به وجود می‌آوردید. بگذاردید مثالی بزنم! هفته گذشته مجوز کتابی را گرفتم که داستان زندگی ناصرخسرو قبادیانی است. نویسنده این‌کتاب، از آمریکا راه افتاده و هرجا که ناصرخسرو در سفرنامه‌اش قدم گذاشته، رفته است؛ مصر، مکه یا هرجای دیگری که این‌شاعر به آن‌جا رفته است. برای من قسم می‌خورد و می‌گفت وقتی به تاجیکستان رفتم، دو نفر ژاندارم را به‌طور زورمرد اجیر کردم تا همراهم باشند. اما از جایی به‌بعد، جلوتر نیامدند. فکر می‌کنید چرا؟ چون گفتند جلوتر لوله تانک طالبان معلوم است. ما دیگر نمی‌آییم! من هم کوله‌ام را برداشتم و تنها به سمت آرامگاه ناصرخسرو رفتم! خب، این‌نویسنده‌ها این‌وضعیت و زحمت، رمانی براساس زندگی ناصرخسرو، تنها شاعر بزرگ شیعه نوشته است. حالا که وقت مجوزدادن رسیده، ممیز اداره کتاب گفته باید یک‌صفحه کامل از این‌کتاب حذف شود. منظورش هم جایی است که مربوط به فقهای درباره بخارا است. همان‌طور که گفتم ناصرخسرو شیعه بوده و چوب علاقه‌اش به امام علی (ع) را خورده است. تا جایی که حکم به بددینی‌اش دادند و خواستند سنگسارش کنند که در نهایت حکمش به تبعید یمگان رسید. آقای ممیز اداره کتاب می‌گوید این‌صفحه از کتاب، باعث شبهه درباره فقهی می‌شود!چه‌قدر من درباره این‌یک‌صفحه نامه نوشته باشم، خوب است؟ در نهایت مجبور شدم با خود آقای مرادی‌نیا صحبت کنم که ایشان هم تعجب کرد و گفت: این‌که ای‌رادی ندارد! چرا گفته‌اند حذفش کنید؟ خب، اگر من آقای مرادی‌نیا را پیدا نمی‌کردم و ایشان هم آن یک‌صفحه را نمی‌خواند، چه می‌شد؟ حالا پس از این‌همه زحمت و مرارت، کتاب دارد بدون آسیب چاپ می‌شود. اما چرا کارهای این‌کتاب که می‌شد

خواننده‌ها، به ناشرش اعتماد ندارد. وی در ادامه گفت: درباره مشکلات فعلی بازار کتاب، مجموع عوامل هستند که تأثیرگذارند؛ ممیزی، سانسور و … که البته کاری که دارد انجام می‌شود، اسمش ممیزی نیست. اعمال سلبیه شخصی است. یک‌بار کتابی را برای بررسی به وزارت ارشاد فرستادم که ۲۴ مورد اشکال به آن وارد کردند. وقتی با نویسنده کتاب پیش مدیرکل اداره کتاب رفتم، گفتند نه این‌ها اشکال نیستند و کتاب مسأله‌ای ندارد. این، چه‌کسی است که دارد از یک‌نویسنده سابساقه و باتجربه ایراد می‌گیرد؟ یک کارمند! بخشی از این‌مساله به‌خاطر فشار اقتصادی و درآمد کارمندان است و بخش دیگرش مربوط به بی‌قانونی. درباره بخش قانونی مساله باید بگویم که متأسفانه، خلافکار در جامعه ما احساس امنیت می‌کند. چرا یک‌قاچخانه مجوزدار در قم باید قبول کند نسخه قاچاق کتاب من را چاپ کند؟ چون احساس امنیت می‌کند. چرا احساس امنیت می‌کند؟ چون نظارتی در کار نیست. الان، کارگروهی در اتحادیه ناشران تشکیل شده که کارگروه صیانت از حقوق ناشران، مؤلفان و مترجمان نام دارد. امروان پلیس امنیت هم همراهشان هستند و خیلی کارها کرده‌اند. چندین انبار پر از کتاب قاچاق و کتاب‌های دستفروشان را ضبط کرده‌اند. همه این‌کتاب‌های غیرقانونی باید خمیر بشوند. بله باید خمیر بشوند!ما چرا از آن‌زاویه به این‌مساله نگاه نمی‌شود که همه این‌کتاب‌هایی که قرار است خمیر شوند، سرمایه‌های کشور هستند. حالا این‌سرمایه‌ها که می‌شد در جای درست هزینه شوند، باید خمیر بشوند!

صالح رامسری در پایان گفت: تنها جمع‌بندی من، فرهنگ‌سازی است. تازه افرادی که در حوزه موسیقی کار می‌کنند، وضعیت بسیار بدتری از ما ناشران دارند. چون آلبوم‌های موسیقی هم به‌طور غیرمجاز در سطحی گسترده قاچاق می‌شوند. فردی از شیراز به من زنگ زده که ما می‌خواهیم کتابی «درخت انجیر منابد» شما را تبدیل به نسخه صوتی کنیم. یک‌جایی از کتاب، لهجه جنوبی دارد. خواستیم از شما پرسیم چگونه باید این‌جایی کتاب را بخوانیم! می‌گویم آیا از خانواده نویسنده کتاب (احمد محمود) اجازه گرفته‌اید؟ می‌گویند نه. می‌گویم از من ناشر که چاپش کرده‌ام اجازه گرفته‌اید؟ می‌گویند نه. می‌گویم از وزارت ارشاد شهرتان اجازه گرفته‌اید؟ می‌گویند نه. می‌گویم پس چرا می‌خواهید این‌کار را انجام بدهید؟ می‌گویند تازه باید از ما متشکر هم باشید!خب مشکل همین نوع‌فکر است. آن‌فرد فکر می‌کند دارد خدمت می‌کند. در حالی‌که دارد خیانت می‌کند. ببینید، پدر و مادر من و شما زحمت کشیده‌اند تا پس از درگذشت‌شان، سرمایه و ماترکی باقی بماند تا من و شما زندگی کنیم. احمد محمود برای فرزندانش نه باغ خریده نه مغازه نه ماشین. بلکه خودش را وقف نویسندگی کرده و خودش و خانواده‌اش را از خوشی‌ها محروم کرده است. فرزند و خانواده این‌آقای احمد محمود، چشمشان به ماترک همین‌برای بعدی نویسنده‌ای و حق‌التالیف کتاب‌های اوست که من ناشر باید پردازم. خب وقتی وجدان جامعه و وجدان آن قاچاقچی کتاب بیدار باشد، وقتی آن‌فرهنگ‌سازی انجام شده باشد، ما دیگر نباید نگران قاچاق کتاب این‌نویسنده یا آن‌نویسنده و این‌ناشر و آن‌ناشر باشیم!

مدیر انتشارات معین در پاسخ به این‌سوال که راه‌حل نهایی ریشه‌کن‌کردن قاچاق کتاب از نظرش چیست، گفت: این‌مساله باید فرهنگ‌سازی بشود. برخورد فیزیکی جواب نمی‌دهد و نمی‌تواند فرهنگ‌ساز باشد. اگر قاچاقچی کتاب، باور کند که کارش ظلم به مؤلف، ناشر و دیگران است، دست به این‌کار نمی‌زند. اما مشکل از تفکر و باورهاست. در حال حاضر، یکی از کتاب‌های من در وزارت ارشاد مانده و می‌گویند باید یک‌فصل‌اش را حذف کنی! می‌گویم آقای ممیز، هرچو من این‌یک‌فصل را می‌خوانم، نمی‌توانم آن‌برداشتی را که تو کردی، داشته باشم! نکته این‌جاست که با اسم نویسنده کتاب مشکل دارند. یا در کتاب دیگر ما گفته‌اند باید اسم اشخاصی که مربوط به زمان شاه بوده‌اند، حذف شود. در نتیجه نویسنده هم گفت اصلاً نمی‌خواهم و از چاپ کتابش انصراف داد. من یک‌سوال مهم مطرح می‌کنم. ۴۰ سال از انقلاب گذشته و ما باید درگیر این‌مسائل باشیم؟ یعنی واقعاً مسأله‌ای مهم‌تر از چند اسم وجود ندارد؟ که آقای زیباکلام بیاید کتاب رضاشاه خود را خارج از کشور چاپ کند؟ این‌آقا دارد در دانشگاه تهران، درس جامعه‌شناسی می‌دهد. حالا چرا باید کتابش را خارج از ایران چاپ کند؟ یعنی ما هنوز ظرفیت پذیرش خیلی چیزها را نداریم؟ به نظر من، فرهنگ‌سازی باید از همین‌جا شروع شود. چون بخش مهمی از مشکل، از این‌جا ناشی می‌شود که

گزارشی از کتابخانه اولین رئیس جمهور قزاقستان

از اسناد شخصی رئیس‌جمهور تا منابع اطلاعاتی میراث فرهنگی



موزه نخستین رئیس جمهور قزاقستان — موزه تاریخ معاصر قزاقستان است. ایده اصلی آن که در اشیا نمایشی موزه تجسم یافته است، شکل‌گیری کامیت دولتی کشور و نقش تاریخی نخستین رئیس جمهور نورسلطان نظربایف در ساخت یک کشور دموکراتیک مستقل است. هم‌اکنون مخزن موزه کتابخانه نخستین رئیس جمهور قزاقستان بیش از ۱۱۰۰۰ مورد در اختیار دارد. جهت مهم اجرای وظیفه فرهنگی این موزه، برایای نمایشگاه‌های موضوعی برگرفته از مخازن این موزه در مناطق مختلف کشور است. موزه کتابخانه یلیباسی در محل اقامت نخستین رئیس جمهوری قزاقستان واقع شده است، جایی که وی در دوره ۱۹۹۷-۲۰۰۴ پس از انتقال پایتخت از آلماتی به آستانه مشغول به کار بود. فضای روزهای کاری آن سال‌ها توسط کابینه، اتاق پذیرایی و اتاق‌های جلسات رئیس دولت بازسازی می‌شود که به شکل اصلی خود حفظ شده است.

موزه کتابخانه همچنین نمایشگاه‌های منحصر به فردی را ارائه می‌دهد که مراحل اصلی شکل‌گیری و پیشرفت قزاقستان مستقل از طریق منشور زندگی و فعالیت نورسلطان نظربایف منعکس می‌کند. با دستور رئیس جمهور قزاقستان در تاریخ ۱۹ مارس سال ۲۰۱۹ آقای رحیم جائف امری‌خان مراد بیکوویچ به عنوان رئیس کتابخانه نخستین رئیس جمهور قزاقستان یلیباسی منصوب شد.

- بخش کتابداری
- بخش فعالیت‌های آرشیوی و دیجیتال سازی
- بخش ثبت و نگهداری از ارزش‌های موزه‌ای
- بخش برگزاری نمایشگاه‌ها
- بخش فعالیت گشت و گذاری؟
- بخش پروژه‌های اجتماعی انسانی و آموزشی
- بخش مطبوعاتی کتابخانه یلیباسی
- بخش تحقيقات انتشاراتی و تحریریه
- بخش روابط بین‌المللی
- بخش برنامه‌ریزی، حسابداری و خرید دولتی
- بخش تحقیقات حقوقی، امور اداری، امور پرسنل و ساماندهی
- بخش پروژه‌های نوآورانه و تحقیقاتی

اخبار

یک جمله هولناک وسط اروپا؛ تا کرونا نگرفته‌ایم با هم دست دهیم
مه‌دی رعنائی
ماجرا برای من خیلی زودتر از بقیه آغاز شد. قرار بود چهار هفته در فوریه‌ی ۲۰۲۰ در دپارتمان فلسفه‌ی دانشگاه سنت‌اندروز اسکاتلند محقق مهمان باشم و سه هفته از آن به همان چیزهای معمول این سفرها گذشته بود؛ دیدارها با اساتید و سخنرانی در جلسات مختلف و شرکت در سخنرانی دیگران و البته دیدار با دوستانی که از زمان دانشجویی در این دانشگاه می‌شناختم. هفته‌ی آخر اما که تقریباً اوایل اسفند ماه می‌شد کم‌کم خبرهای پخش وپروس کرونا در ایران جدی شد و من که تا آن موقع وقتم به کارهای معمول و روزمره می‌گذشت، حواسم بیشتر و بیشتر به تلفن همراهم بود و یا از سایت‌های خبری یا از شبکه‌های اجتماعی اخبار را دنبال می‌کردم. فضا اما در سنت‌اندروز هنوز مثل قبل بود. کتابخانه شلوغ و جلسات پابرجا و حتی سخنرانی‌های جمعی دانشجویان دکتری این دانشگاه، که سنتی قدیمی است و سال‌هاست هر جمعه دو نفر هر کدام یک ساعت سخنرانی می‌کنند و بعد همه با هم برای شام و وقت‌گذرانی به رستورانی می‌روند، همچنان برقرار بود و در اتاقی کوچک، که شاید بیشتر از سی متر مربع مساحتش نبود، چنان جمعیتی در جلسات شرکت می‌کرد که جای سوزن انداختن نبود. همه‌ی این‌ها تا هفته‌ی آخر فوریه عادی به نظر می‌رسید و هنوز شدن با دیگران با تنگ هم در اتاقی تنگ نشستن یا حتی ناخنک زدن به غذای همسفرهات عجیب به نظر نمی‌آمد. اما از همان هفته‌ی آخر فوریه ماجرا داشت کم‌کم برای من تغییر می‌کرد، تا جایی که وقتی در آخرین روز سفر همکارم دستش را دراز کرد و گفت «تا هیچ‌کدام کرونا نگرفته‌ایم با هم دست دهیم» و خندید، این جمله برای من بیشتر هولناک بود تا خنده‌دار، هرچند به جهت حفظِ ادب لبخندی زدم و چند کلمه حرف بی‌معنا هم در دهانم خارج شد.

سنت‌اندروز شهر بسیار کوچکی است در شرق اسکاتلند و در ساحل دریای شمال و حدود شانزده‌هزار نفر جمعیت دارد. شهرت این شهر به خاطر دو چیز است، یکی دانشگاه بسیار مشهوری که سابقه‌اش به قرن ۱۵ و سال ۱۴۱۳ میلادی برمی‌گردد و بعد از آکسبریج مهم‌ترین دانشگاه بریتانیا است و یکی هم زمین‌های گل بسیار گران‌قیمت با سبزی بسیار چشم‌نواز که اگر خوش‌شانس باشی و مسیرت در تابستان به آن‌جا افتاده باشی حتی ممکن است افراد مشهوری را هم ببینی که برای گلف به آن‌جا آمده‌اند؛ خود من یک‌بار، زمانی که در کافه‌ای رو به بیرون نشسته بودم و لپ‌تاپ جلویم باز بود و داشتم چیزکی درباره‌ی کانت می‌نوشتم، تام هنکس را دیدم که از ماشین گران‌قیمتی پیاده شد و به سمت زمین‌های گلف غرب شهر که به الد کورس مشهورند راه افتاد، اما باید اعتراف کنم که بازی را به دوستی که می‌گفت تاراتینو را دیده و حتی چند کلمه‌ای هم با او حرف زده باختم!م هرچند به قول قدما الهدهد علی‌الاروی، با آن‌چه من از تاراتینو می‌دانم بعید است اهل گلف باشد!.

سنت‌اندروز حدود یک ساعت با قطار و دو ساعت با اتوبوس از ادینبرا فاصله دارد، شهر بسیار زیبایی با معماری عمدتاً قرن‌وسطایی که پایتخت اسکاتلند است و دیوید هیوم فیلسوف هم اهل آن‌جا بوده و هنوز هم مزارش و البته مسیری که در آن عصرها قدم می‌زده و به هیوم‌واک مشهور است باقی‌اند و عموماً فلاسفه به زیارتش می‌روند. حتی مجسمه‌ی بزرگی از او هم در این شهر است که پایش را جلو آورده و شست پایش هم از دم‌پای‌اش بیرون زده و از مشهورات بین جاعت نبرد یکی هم این است که اگر به آن شست دست بزنی به مراد خود می‌رسی و برای همین تنها جایی از مجسمه‌ی فلزی که صیقل یافته و برق می‌زند همین شست پای جناب فیلسوف است. (این هم البته شوخی کائنات با فیلسوف ملحد شکاک است که فیلسوفان مرادشان را از شست پای جنابش می‌جویند) الفصه، سنت‌اندروز نه یک دانشگاه قطار دارد و نه طبعاً نه فرودگاه و برای همین اگر می‌خواهی به آن‌جا برسی باید از همه‌ی وسایل حمل‌ونقل عمومی استفاده کنی؛ مسیر معمول این است که با هواپیما به ادینبرا یا گلازگو می‌روی و از آن‌جا با قطار به روستایی در نزدیکی سنت‌اندروز به نام لوکرز و بعد با اتوبوس به سنت‌اندروز؛ هرچند چون سفر من از برلین شروع می‌شد باید ترام (قطار شهری) و مترویی را هم حساب کنم که در برلین استفاده کردم تا از خانه به فرودگاه برسم. آن‌جا که رسیدم ایلد، چون مثل همیشه باران می‌آمد و شیشه‌ها بخار کرده بود، ایستگاه اتوبوس را هم از دست دادم و مجبور شدم ده دقیقه‌ای با چمدنی که «تلق و تولوق» به دنبال خودم می‌کشیدم پیاده راه بروم تا به اتاقی برسم که از دانشگاه اجاره کرده بودم. سنت‌اندروز اما، چون شهر بسیار کوچکی است و نهایتاً سه خیابان اصلی یعنی خیابان شمالی، خیابان جنوبی، و خیابان بازار (مارکت استریت) دارد و باقی خیابان‌ها تقریباً حومه حساب می‌شوند، همه‌ی مسیرهایش هم پیاده در دسترس است و چون حدود نیمی از جمعیتش دانشجویانش هستند، زندگی اجتماعی دانشجویان هم بسیار در هم گره خورده است. در شهر چند کافه هست که معمولاً هر کدام پاتوق یکی از گروه‌های دانشجویی یا اساتید است و معمولاً آن‌جا کار می‌کنند و یا می‌خوانند یا می‌نویسند، و چندین و چند رستوران که معمولاً همه آن‌جا غذا می‌خورند و البته دو کتابخانه، یکی به نام «مارتیزر کرک» که در اصل ساختمان کلیسایی قرون وسطایی چشم‌نواز است که حالا تبدیل به کتابخانه شده و مخصوص دانشجویان دکتری و اساتید است و دیگری کتابخانه‌ی اصلی دانشگاه مدرن است و چند طبقه و همه آن استفاده می‌کنند و مخازن کتابخانه‌ها هم همانجا است. به این‌ها باید ساختمان اکلجیف را هم برای فلاسفه اضافه کنیم که ساختمانی است مربوط به قرن سیزده یا چهارده میلادی و بین خیابان اسکورز که شمالی‌ترین خیابان سنت‌اندروز است و دریای شمال قرار گرفته اتاق‌هایی که رو به دریا هستند (و معمولاً نصیب مشهورترین اساتید می‌شوند) چنان منظره‌ی نفس‌گیر دارند که خود صاحبان آن‌ها هم برای کار کردن معمولاً به کتابخانه می‌روند و فقط جلباسشان را آن‌جا می‌گذارند و البته کافه‌ای به نام تپست که در خیابان شمالی است و سه دقیقه با اکلجیف فاصله دارد و پاتوق قهوه‌های صبح‌گاهی و البته قهوه‌ی بعد از ناهار دانشجویان و گاهی اساتید فلسفه به حساب می‌آید. برای همین است که معمولاً بیست‌وچهار ساعت وقت دانشجویان و محققان و اساتید در این شهر با هم می‌گذرد؛ جز البته آن عده‌ی قبلی که در ادینبرا زندگی می‌کنند که هم شهر بزرگ‌تری است و امکانات بیشتر دارد و هم ارزان‌تری است. اما تکنک این مکان‌ها داستانی برای خودش دارد و قبل از این‌که به ماجرای آغاز کرونا و بازگشت به برلین و قرن‌طینه و گیر افتادن در خانه برسم، باید کمی درباره‌ی آن‌ها حرف بزنم. همه‌ی این‌ها دین من به شما تا هفته‌های آینده.

محدودیتی برای اجرای تورهای گردشگری وجود ندارد

«ولی تیموری» معاون گردشگری و «دبیر کمیته گردشگری و فضاهای ورزشی ستاد ملی مدیریت بیماری کرونا» گفت: در حال حاضر تمامی حلقه‌های زنجیره خدمات گردشگری کشور اعم از مراکز اقامتی، پذیرایی، دفاتر خدمات مسافرتی، سایت‌ها و مراکز فرهنگی _ تاریخی و طبیعت‌گردی فعال هستند و محدودیتی برای برنامه‌ریزی، ساماندهی و اجرای تورهای گردشگری در داخل کشور وجود نداردوی افزود: به زودی طبق رازینی‌های صورت گرفته با ستاد ملی کرونا و دستگاه‌های فرابخشی مربوطه، زمان و سازوکار لازم برای ورود گردشگران خارجی نیز اعلام خواهد شد. برقراری کلیه فرآیندهای حوزه گردشگری بر اساس پروتکل‌های تعریف شده در قالب سفر هوشمند و رعایت ضوابط بهداشتی انجام می‌گیرد.دبیر کمیته گردشگری و فضاهای ورزشی ستاد ملی مدیریت بیماری کرونا در تشریح روند اعطای تسهیلات به فعالان حوزه گردشگری گفت: در حال حاضر مدارک آن دسته از شغلان صنعت گردشگری که دارای کد کارگاهی و بیمه تأمین اجتماعی هستند؛ پیرو دریافت پیامک مربوطه در حال ارسال به بانک‌های عامل است و آن دسته افرادی که تاکنون دریافت نکرده‌اند نیز باید مشخصات و مدارک خود را در سامانه وزارت کار برای رسیدگی مجدد ثبت کنند.

تیموری گفت: شاغلانی از جمله فعالان بوم‌گردی، راهنمایان گردشگری و هنرمندان صنایع‌دستی نیز در این صنعت وجود دارند که متأسفانه از امکان کد کارگاهی بیمه تأمین اجتماعی بی‌بهره هستند؛ به این حال برابر رازینی‌ها و تلاش‌هایی که صورت گرفته، سازوکار اجرایی لازم برای اعطای تسهیلات به این گروه نیز در قالب تقاهم نامه مشترک میان وزارت گردشگری و وزارت کار در دست اقدام است که به زودی اعلام می‌شود.

دنیای خیالی کودکان در موزه چگونه می‌گذرد

ماجراهای بازمه در موزه

کتاب «ماجراهای بازمه در موزه»، به نویسندگی دیوید کالی، تصویرگری: بنجامین چاد و ترجمه: رضی هیرمن‌دی توسط واحد کودک نشر افق چاپ و منتشر شده است. بجه‌های کلاس برای گردش علمی به موزه رفته‌اند. هنری دیر می‌رسد و نقشه می‌کشد میان‌زیر بزند و در یکی از سالن‌ها خودش را به بقیه برساند. اما مگر می‌شود؟ یک‌جا دایناسورها یکی حمله می‌کنند، یک طرف راه‌پله‌ها اسرارآمیز سر راهش سبز می‌شوند و خراسه ماجراهای وکتباتیک به‌شدت در د دیگری از راه می‌رسند. که خانم معلم به هنری می‌گوید شاید تو هم روزی برای خودت هنرمندی چیزی بشوی!اما هنری اینگونه فکر نمی‌کند. دیوید کالی، نویسنده و تصویرگر و کارتونبست تاکنون ۴۰ کتاب منتشر کرده، کتاب‌هایی مثل به مدرسه دیر رسیدم چون...ماجرای باورنکردنی تابستان من، ماجراهای بازمه در موزه و مشق شیم را نوشتم که به ۲۱ زبان دنیا ترجمه شده‌اند. دیوید کالی در فرانسه و ایتالیا زندگی می‌کند.بنجامین چاد برای بیش از ۶۰ کتاب تصویرگری کرده، کتاب‌های مثل مشق شیم را نوشته، به مدرسه دیر رسیدم و...و.و.و. اساتید نویسنده کتاب‌هایی چون ترانه خرس و قرار دریایی خرس کتاب‌های برگزیده نیویورک تایمز است. بنجامین در فرانهِ زندگی می‌کند. کتاب «ماجراهای بازمه در موزه»، به نویسندگی دیوید کالی، تصویرگری: بنجامین چاد و ترجمه: رضی هیرمن‌دی، به قیمت ۱۵۰۰۰ تومان، توسط واحد کودک نشر افق چاپ و منتشر شده است.

مادر پسر موریاک به ایران آمد

رمان «مادر پسر» نوشته فرانسوا موریاک با ترجمه کاوه میرعباسی در ۱۰۴ صفحه و بهای ۱۵ هزار تومان از سوی نشر خزه منتشر شد. «مادر پسر» چهارمین رمانی است که نشر خزه در قالب مجموعه «کلاسیک‌های مدرن» منتشر می‌کند. پیشتر در قالب این مجموعه، رمان‌های «گردل» (جان گاردنر/ مرتضی زارعی)، «ژانر سینما» (فرانکو پرسی/ آزاده اتحاد) و «تو را در بازی کشتند» (نول اسکین/ آیدا پورنگر) منتشر شده است. مادر موریاک، رمان‌نویس نامدار فرانسوی و نویسنده ادبی ۱۹۵۲، در «مادر پسر» یکی از تکان‌دهنده‌ترین تصاویر را از فضای بسته و خفقان‌آور زندگی طبقه بورژوازی شهرستانی در نیمه نخست سده بیستم ترسیم می‌کند. با این همه، «مادر پسر»، مانند هر رمان بزرگ دیگری، به زمان و مکان خاصی محدود نمی‌شود و احساسات عمیق بشری را نشانه می‌گیرد؛ احساساتی چون رنج و اندوه، و البته بارقه‌هایی از خوشی و شادی که گاه در زندگی سوسو می‌رسد. به همین خاطر است که حتی گذشت نزدیک به ۱۰۰ سال از انتشار نسخه اصلی «مادر پسر» (۱۹۲۳)، از طراوت و زیبایی آن نکاسته است و همچنان خواندنی و تر و تازه جلوه می‌کند.موریاک در این رمان، داستان محبت بیمارگونه مادری نسبت به پسرش را تعریف می‌کند که نهایتاً به مرگ عرووش منجر می‌شود. اما این، پایان ماجرا نیست و زمان مکافات مادر هم فرا می‌رسد.